گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید محسن ماندنی که اول فروردین سال ۹۵ به شهادت رسید

قول داد هنگام نبرد با داعش همه حسینیان را یاد کند

■ صغری خیل فرهنگ

یکی از همرزمان شهید ماندنی تعبیر زیبایی در خصوصش دارد. او می‌گوید: زندگی شهید محسن از جایی به صورت جدی‌تر شروع شد که لباس پاسداری به تن کرد. محسن ماندنی یکی از شهدای مدافع حرم شهرستان سپیدان است که در جبهه مقاومت اسلامی در سمت فرمانده یکی از گردان‌های تیپ فاطمیون به شهادت رسید. پیکر مطهر آقا محسن که اولین شهید سال ۹۵ بود در روزهای آغازین همین سال و همزمان با ایام سالروز وفات ام‌البنین(س) در زادگاهش تشییع و به خاک سپرده شد. همه از علاقه شهید ماندنی به اهل بیت خبر داشتند و می‌دانستند که بعید است او باشد و دشمن به خیال تعدی به مزار خاندان گرامی رسول اسلام به سر برد. این روزها که در سالروز شهادت محسن ماندنی قرار داریم گفت و گویی را با منیژه امینی مادر، محمد کاظم ماندنی، پدر و امید امینی، خواهرزاده‌اش انجام داده‌ایم که پیش رو دارید.

■ **منیژه امینی، مادر شهید**

گویا شما یک خانواده عشایری داشتید؟ اگر می‌شود کمی از خانواده و شرایط زندگی شهید بگویید.

من متولد ۱۳۱۵ در شهرستان سپیدان هستم. آشنایی و ازدواج من و پدر بچه‌ها در سال ۱۳۴۳ و به طور سنتی انجام گرفت. آن هم در حالی که کوچ‌نشین و عشایر بودیم. حاصل این زندگی یک فرزند دختر و پنج فرزند پسر است و شهید محسن فرزند پنجم من است. ایشان متولد اول مهر ماه سال ۱۳۵۶ است. محسنم دوران ابتدایی خودش را در مدارس عشایری خواند و سپس برای ادامه تحصیل به مدرسه عشایری شیراز رفت.

مادر اگر بخواهید شهیدتان را تعریف کنید، چه واژه‌هایی گل می‌کنند؟

نمی‌دانم برایتان از شهید چه باید تعریف کنم که حق مطلب هم ادا شده باشد. تمام فرزندان برای پدر و مادر عزیزند ولی بعضی از آنها رفتارهایی دارند که بیشتر نمایان و مشخص هستند. اگر بدون کم و کاست برایتان بگویم، حرف‌هایم را اهالی محل و تمام کسانی که با محسن برخورد داشتند تأیید می‌کنند که ایشان واقعاً مردمدار، مهربان، رئوف، خنده‌رو و باگذشت بود. محسن من بعد از اتمام دبیرستان وارد دانشگاه علم و صنعت شیراز شد و بعد از یک سال انصراف داد و در سال ۱۳۷۹ وارد سپاه شد و همزمان در کنار خدمت پاسداری تا مقطع کارشناسی ارشد ادامه تحصیل داد.

شما از اعزام ایشان به جبهه دفاع از حرم مطلع بودید؟

محسنم به خاطر مهربانی، علاقه و احترامی که نسبت به من و پدرش داشت ما را از اعزامش باخبر نکرد. نمی‌خواست ما نگرانش شویم یا ناراحتی برایمان به وجود بیاید. برای همین همه حرف‌هایش را با خواهرزاده‌اش امید امینی در میان گذاشت. محسن من فقط یک بار اعزام شد و در همان یک‌بار هم به شهادت رسید. بهمن سال ۱۳۹۴ بود. آمد و خداحافظی کرد، اما حرفی از مقصدش نزد. نبودن‌هایش و مرور نبودنش در اولین سالگردش برای من بسیار سخت و تلخ است. من هنوز هم گریه می‌کنم برای فرزند شهیدم. تاب و تحمل شهادت این دردانه‌ام را نداشتم.

■ **محمد کاظم ماندنی، پدر شهید**

خود شما هم در دفاع مقدس رزمنده بودید؟

من متولد ۱۳۰۸ هستم، اما نتوانستم در دوان دفاع مقدس حضور پیدا کنم. ما کوچ‌نشین و عشایر بودیم. ولی برادر کوچک‌ترم در جبهه‌های دفاع مقدس حضور پیدا کرد و در نهایت به شهادت رسید. یعنی رحمت‌الله حسینی عموی پسرم هم شهید شده بود. رحمت‌الله در سال ۱۳۶۶ در کردستان شهید شد.

مادر شهید می‌گفتند شما از اعزام ایشان بی‌خبر بودید؟

بله، من از مقصد سفر محسن اطلاع نداشتم. خب اگر می‌دانستم خیلی نگران می‌شدم. فرزندم پاره تن من است، اما سوم عید سال گذشته یعنی سال ۱۳۹۵، خبر شهادت محسن را برایم آوردند. تمام مراسم شهید به لطف خدا با شکوه هر چه تمام‌تر برگزار شد و جا دارد از طریق شما از سپاه و لشکر استان فارس که زحمات زیادی کشیدند و محبت بیکران خودشان را نسبت به ما و خانواده شهید ابراز کردند کمال تشکر را داشته باشم و همچنین از امام جمعه عزیز و تمام مردم ولایتمدار سپیدان و سردار دانشمندی فرمانده رشید لشکر ۱۹ فجر فارس. البته در روز خاکسپاری به علت ازدحام جمعیت و کهولت سن نتوانستم با شهید وداع کنم ولی روز قبلش در سپاه سپیدان وداع داشتم.

آقای ماندنی خانواده شما هم قطعاً از حرف‌ها و کنایه ناآگاهان بی‌نصیب نمانده است؛ پاسخ شما به عنوان پدر شهید به آنها چیست؟

من سال ۱۳۶۵ برادرم را و امروز فرزندم را در راه دفاع از اسلام تقدیم کردم و امروز حال و اوضاع پدران شهید را به خوبی درک می‌کنم. هیچ چیز دنیایی بهای جان آدمی نخواهد شد، آیا حقوق، خانه، ماشین و اینها بهای جان انسان است!؟ خیر، امام علی (ع) فرمودند: «بهای جان شما بهشت است، آن را به کمتر از آن نفروشید.»؛ من سؤالی از آنان که اینگونه فکر می‌کنند می‌پرسم آیا حاضرید میلیاردها تومان به شما بدهند و بگویند آنجا بایستید تا شما را تیرباران کنیم، قبول می‌کنید؟ قطعاً قبول نمی‌کنند. چون جان خود را باارزش‌تر می‌دانند. قطعاً فرزندان عزیز این کشور که به دفاع از حرم آل الله می‌روند چیزی بالاتر از مادیات را با چشم دل دیده‌اند که جانفشانی می‌کنند. آنها خوب می‌دانند که دفاع از اسلام مرز ندارد و حدی برای آن نمی‌شناسند.

برای مدافعان حرم راه و سیره حسین بن علی(ع) الگو است که فرمودند مثل منی هرگز با مثل یزیدی بیعت نمی‌کند. مدافعان حرم آل‌الله جان می‌دهند ولی هرگز زیر یوغ و فرمان یزیدیان زمان نمی‌روند. پسرم محسن واقعاً از حرف تا عمل به همه ثابت کرد که عاشق و محب اهل بیت (ع) است و حتی قبل از اعزامشان مبلغی از حقوق ماهیانه‌اش را به جبهه مقاومت اسلامی اختصاص داد. محسن با اصابت ترکش تک‌تیرانداز دشمن از ناحیه گردن در تاریخ اول فروردین ماه سال ۱۳۹۵ به شهادت رسید و اولین شهید مدافع حرم سال ۱۳۹۵ شد.

شهید متأهل بود؟

بله؛ از ایشان دو فرزند به نام امیرحسین چهار سال و نیمه و فاطمه یک سال و نیمه به یادگار مانده است. ان‌شاءالله به لطف خدا و تلاش و همت همسر بزرگوار شهید و طبق وصیت فرزند شهیدم یادگاران ایشان پایبند به احکام و مبانی اسلام و ولایتمدار تربیت شوند. همسر شهید با صبر زینبی خود تربیت و مسئولیت بچه‌ها را بر عهده دارد که از ایشان برای همه مجاهدت‌هایش در کنار شهیدم سپاسگزارم.

وصیتنامه شهدا آخرین کلامشان در این دنیاست، اگر می‌شود نکاتی از وصیتنامه شهید را برایمان شرح بدهید.

ایشان در وصیتنامه‌شان علاوه بر اشاره به مسائل و وجوهات شرعی و یتیم‌نوازی، بیشتر به ولایت فقیه و تداوم راه شهدا تأکید داشت. بحق گفته‌اند هر چیز که در جستن آنی، آنی. ایشان واقعاً عاشق شهادت بود وقتی که شهید محمد صاحبکرم اولین شهید مدافع حرم سپیدان به شهادت رسید و سه نفر از همرزمان دیگرش در مرز سیستان بلوچستان توسط گروهک جندالشیطان به شهادت رسیدند، ایشان حال و هوایی خاص پیدا کرده بود، به طوری که امام جمعه عزیز شهرمان حاج آقای موسوی انور را قسم داده بود که برایش دعا کند تا دومین شهید مدافع حرم سپیدان باشد. به هرصورت حضور متوالی در مرزبانی سیستان بلوچستان و حضور عاشقانه و عاقلانه در سوریه ایشان را به آرزویش رساند. پسرم بسیار دلسوز نظام مقدس انقلاب اسلامی بود. سبک و سیره زندگی ایشان واقعاً خدامحوری و شهدایی بود. شهید خانه من هیچ دلبستگی به دنیا نداشت و در واقع اسیر دنیا نبود بلکه برعکس امیر بر دنیا بود. گواه ادعای این حقیر کمک‌های متوالی و تأکیدات مالی‌اش در وصیتنامه‌اش است. من همه اینها را نشئت گرفته از عدم وابستگی به دنیا و تعلق خاطر و ارادتش به خدا و اهل بیت عصمت و طهارت می‌دانم.

خوب است یادی کنیم از برادر شهیدتان رحمت‌الله حسینی. چطور نام فامیلشان با شما متفاوت بود؟

برادرم از پدر مشترک ولی از مادر ناتنی بود و فامیلش را از مادرشان گرفت. رحمت‌الله متولد ۱۳۴۴ بود. بیست و یک ساله بود که در تیرماه ۱۳۶۵ به جبهه اعزام شد. ابتدا هم به کردستان رفت. همراه با لشکر ۱۹ فجر استان فارس تیپ امام حسن (ع). در نهایت به تاریخ ۴ بهمن سال ۱۳۶۶ در عملیات بیت‌المقدس ۲ در ماووت عراق با اصابت ترکش به شهادت رسید. رحمت‌الله در دارالرحمه شیراز به خاک سپرده شد. از ایشان وصیتنامه‌ای به دست ما نرسید چراکه وصیتنامه‌شان در سنگر محل شهادتش مفقود شد. از شهید فرزندی به نام اسماعیل به یادگار مانده است.

■ **امید امینی، خواهرزاده شهید**

گویی جز شما کسی دیگر از راهی شدن و اعزامشان به سوریه خبر نداشت؟

بله، بنده تنها کسی بودم که شهید موضوع رفتنش را با من در میان گذاشت. وقتی که موضوع را گفت از دلایل رفتنش هم خبر داد. نمی‌خواهم برخی از حرف‌هایش را بگویم تا فکر نکنند بحث ریا در میان است. شاید یکی از دلایلی که ایشان چندان تمایلی به اظهار و بیان مقصد و چرایی مسیری که انتخاب کرده بود نداشت به نوع تفکراتی برمی‌گردد که متأسفانه در برخی از مردم وجود دارد.

روستای محل زندگی‌تان جز شهید ماندنی شهید دیگری هم دارد؟

روستای ما هشت شهید تقدیم کرده و تعدادی جانباز دارد. بعدها به خاطر همین ایثار و از جان گذشتگی مردمانش، نام روستا به شهرک شهدا تغییر پیدا کرد. نام شهیدان علی بابا امینی، شهید محراب امینی، شهید قربانعلی امینی، شهید حشمت‌الله امینی، شهید رحمت‌الله حسینی، شهید علی مراد امینی، شهید علی امینی بر تارک افتخارات این روستا می‌درخشید که ستاره شهید مدافع حرم هم به جمع این آسمانیان افزوده شد.

در صحبت‌هایتان گفتید که شهید ماندنی موضوع رفتنش را علنی نکرد چون نگران حرف بدخواهان بود، به نظر شما چرا باید جانش را در راهی به خطر می‌انداخت که طعنه هم پشتش است؟

با توجه به شناختی که من از شهید دارم پاسخ سؤال شما را از دو بعد می‌دهم؛ اول اینکه محسن دغدغه داشت و این دغدغه‌مندی انسان را آسمانی می‌کند. معتقد بود آدم نباید بی‌درد باشد و کشور سوریه خط اول جبهه مقاومت اسلامی علیه اسرائیل و استکبار است. از طرفی دیگر سوریه در زمانی که هیچ کدام از کشورهای عربی از ما حمایت نمی‌کردند، از ایران در مقابل بعثی‌ها حمایت کرد بنابراین عقل سلیم حکم می‌کند ما هم از آنها دفاع کنیم. همچنین رهبر عزیز فرمودند اگر مدافعان حرم نبودند امروز باید در همدان و کرمانشاه با دشمن می‌جنگیدیم. بنابراین شهید احساس نیاز کرد که برود و رفت. و اما عاشقانه‌اش... امان از این عشق... عشقی که حکم به رفتن می‌کند... کدام انسان آزاده‌ای است که با چشم دلش نبیند صدای هل من ناصر امام زمانش را. غم اسارت عمه سادات حضرت زینب (س) جانکاه‌ترین مصیبتی است که به اهل بیت (ع) وارد شده است. بنابراین عشاقی چون شهید ماندنی رفتند تا تاریخ غمبار عاشورا دوباره تکرار نشود. شهید محسن در شیراز در سراوان و نهایتاً در سوریه به دنبال شهادت بود و در آخر به آرزویش رسید.

به عنوان تنها کسی که از نیت ایشان برای دفاع از حرم مطلع شدید، چه عکس‌العملی در برابر تصمیمش داشتید؟

وقتی از رفتن و نیتش با من صحبت کرد، تشویقش کردم. چراکه ما قراری عاشقانه با هم داشتیم. من فرازی از خطبه حضرت امیر المومنین(ع) را برایش فرستادم که جمجمه‌ات را به خدا امانت بده و دندان‌هایت را به هم بفشار و انتهای لشکر را نگاه کن. این همکلامی درد تنها بودن و جا ماندنم را برایم تازه کرد. قرار ما روزانه قرائت زیارت عاشورا بود و اینکه ایشان هم در نبرد با داعش من و همه حسینیان را یاد کند.

دایی شهیدتان چه ویژگی‌هایی داشت؟

ایشان انصافاً مردمدار بود و نسبت به گرفتاری و مشکلات آشنایان و اطرافیان هرگز بی‌تفاوت نبود. حسن خلقش زبانزد تمام آنانی است که ایشان را دیده‌اند. کمک‌های مالی که به گرفتارها انجام می‌داد بعد از شهادتش نمایان شد و خصوصاً در منطقه سیستان بلوچستان ایشان انصافاً از خودشان مایه گذاشتند و بسیار رئوف بود. دایی سال ۸۵ ازدواج کرد و هیچگاه نگران دنیا نبود. از اصلی‌ترین شاخصه‌های اخلاقی ایشان ولایتمداری و دفاع از مظلوم در هر نقطه‌ای از دنیا بود که آن را وظیفه دینی و انسانی‌اش می‌دانست. شهید معتقد بود که اگر امروز ما در سوریه و عراق با دشمنان نجنگیم فردا باید در ایران با آنها رو به رو شویم.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید محمدرضا بیات از شهدای مدافع حرم در آستانه اولین سالگرد شهادتش

هنگام بدرقه علی وداع امام حسین(ع) و علی اکبر(ع) جلوی چشمم بود

■ فریده موسوی

محمدرضا بیات معروف به علی، هفتم بهمن ماه ۱۳۶۵ در محله خزانه فلاح به دنیا آمد. او در سالی به دنیا آمده بود که اوج جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به شمار می‌رفت. علی که چشم باز کرد و دهان گشود، جنگ به اتمام رسید، اما در تقدیرش این طور آمده بود که در جبهه دفاع از حرم حضور یابد و در همین جبهه نیز به شهادت برسد. حالا که در ایام فروردین ماه قرار داریم، چند روزی به اولین سالگرد شهادت علی بیات در ۲۴ فروردین ماه ۱۳۹۵ باقی مانده است. در چنین حال و هوایی که به تازگی تعطیلات نوروز را پشت سر گذاشته‌ایم، گفت و گوی ما را با حسن بیات پدر شهید پیش رو دارید.

حاج آقا برای شروع خودتان را معرفی کنید. گویا خود شما هم در دفاع مقدس حضور داشتید؟

من ۵۶ سال دارم. پدر شهید محمدرضا بیات هستم که به او علی هم می‌گفتیم. ما اصالتاً همدانی هستیم و خودم دو سال سابقه حضور در دفاع مقدس را دارم. من سه دختر و دو پسر دارم که اگر خدا بخواهد خودم و پسر دیگرم هم راهی نبرد می‌شویم. باید در راه اهل بیت جانمان را بدهیم.

شهید به عراق اعزام شده بود یا سوریه؟

ابتدا علی به عراق رفته بود. البته از طرف بسیج اعزام شد. چون آموزش نظامی دیده بود و فرمانده آموزشی دوره‌های تکاوری و تیراندازی بود، آنجا به نیروهای جبهه مقاومت اسلامی آموزش می‌داد. چند باری رفته و آمده بود، اما ما دقیق خبر نداشتیم کی می‌رود و کجا می‌رود.

بعد از عراق به سوریه اعزام شدند؟

بله، بهمن ماه ۹۴ به سوریه اعزام شده بود. در اطراف شهر حلب یک شهرکی است به نام العیف که آنجا علی آقا فرمانده یکی از واحدهای لشکر فاطمیون شده بود. همان جا هم به شهادت رسید.

از نحوه شهادتش اطلاع دارید؟

روز ۲۴ فروردین ماه ۹۵ پسرم و تعدادی از همرزمانش در ارتفاعات همان منطقه العیف به شهادت می‌رسند. همرزمان علی تعدادی از برادران افغانمان بودند. پسرم که به شهادت رسید، پیکرش هم مفقود شد.

از شهادتش اطمینان حاصل شده است؟

بله، دوستانش که آنجا بودند می‌گفتند به احتمال ۹۹ درصد علی به شهادت رسیده است. گویا همرزمانش برای کمک می‌روند ولی می‌بینند که علی شهید شده و چون شدت آتش دشمن زیاده بود، نمی‌توانند پیکرش را به عقب منتقل کنند. حالا امیدواریم حداقل نامه‌ای از طرف دولت سوریه دریافت کنیم و خودمان به منطقه مورد نظر برویم تا شاید پلاکی یا نشانی از علی پیدا کنیم. اگر بتوانیم اثری از او بیابیم، لااقل مراسمی برایش برگزار می‌کنیم. یا سنگ قبری برایش در نظر می‌گیریم. اینطور دلمان آرام می‌گیرد. حالا فقط دلخوش به عکسش هستیم و با آن درد دل می‌کنیم.

چشم انتظاری واقعاً سخت است. علی آقا وقتی می‌رفت از شما اذن رفتن گرفته بود؟

(با گریه می‌گوید) بله بار آخری که به سوریه می‌رفت با هم کمی قدم زدیم و او موضوع رفتنش را مطرح کرد. من هم قبول کردم و بعد او را در بغل گرفتم و قد و بالایش را نگاه کردم. درست همان طور که امام حسین(ع) حضرت علی اکبر(ع) را در آغوش گرفت و موقع میدان رفتن قد و بالایش را نگاه کرد.

اغلب خوانندگان ما را قشر جوان تشکیل می‌دهند، اگر می‌شود شهید را آن طور که شناختید برای نسل جوان معرفی کنید.

علی اهل نماز شب بود. بدون وضو جایی نمی‌رفت. خیلی شجاع بود و به من و مادرش واقعاً احترام می‌گذاشت. از نظر بصیرت و بینش سیاسی و اجتماعی واقعاً اطلاعات و معلومات خوبی داشت. مرد عمل هم بود. در فتنه ۸۸ حضور مؤثری داشت و نیروهای بسیج را فرماندهی می‌کرد. جالب است برایتان بگویم که علی آقا مداح خوبی بود. در کنار فعالیت‌های فرهنگی، ورزشکار خوبی هم بود و دوره‌های تکاوری و تک‌تیراندازی را پشت سر گذاشته بود. البته ما درست نمی‌دانستیم شغل پسرم چیست. فقط می‌دانم که با نهادهای انقلابی و سپاه در ارتباط بود. به نظر من علی تمام موفقیت‌های زندگی‌اش را مدیون حضور در محیط مسجد بود. از پایگاه امن مسجد توانست خودش را حفظ کند و در مسیر درست قدم بردارد.

سخن پایانی.

در پایان باز هم می‌خواهم به خاطره آخرین دیدارمان اشاره کنم. آن روز وقتی بغلش کردم و راهش انداختم همه‌اش امام حسین(ع) جلوی چشمم می‌آمد که چطور فرزند برومندش حضرت علی اکبر(ع) را راهی میدان نبرد می‌کرد. ما پیرو اهل بیت هستیم و اگر خدا بخواهد جانمان را فدایشان می‌کنیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۵۷

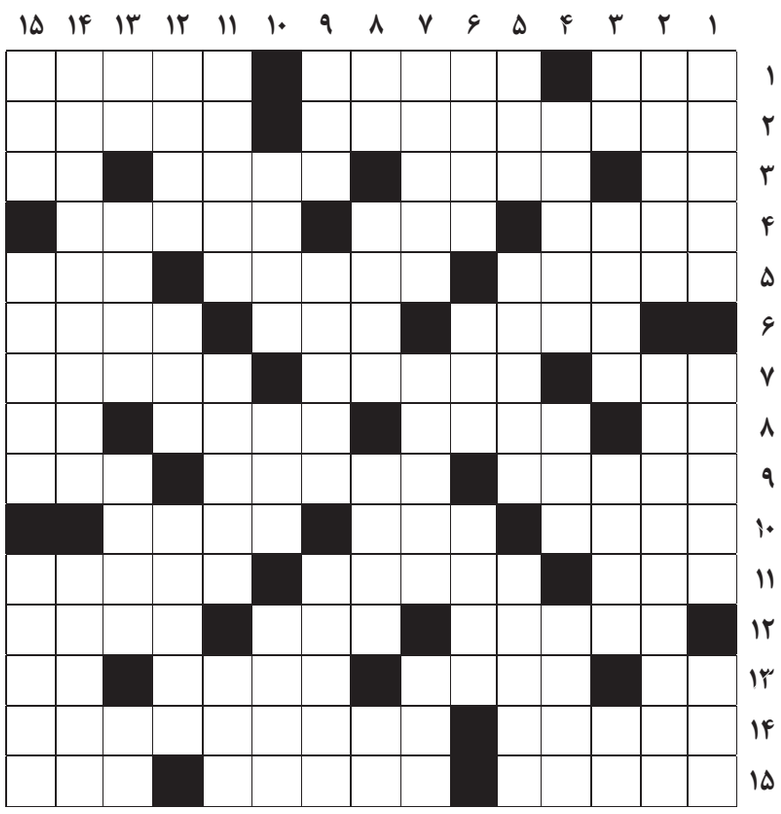

از راست به چپ

■ ۱- کشتی رزمنده- درجه بهسوزی بنزین- دندانپزشک تحصیل نکرده ■ ۲- از فیلم های رسول ملاقلی‌پور- دهلیز و سرسرا ■ ۳- مادر لر- شیشه و آبگینه- غده‌ای در چشم- حرص و طمع ■ ۴- ادیبان- ریسمان- بهانه و دستاویز ■ ۵- رئیس شدن- گروهی از مردم که با هم وجه اشتراک داشته باشند- شاداب ■ ۶- عدم حضور- رود- گوزن کوچک جثه ایرانی ■ ۷- با این شخص شوخی نکنید- نوعی برنج و بورس- تنباکو ■ ۸- مروارید- مخارج عمومی دولت در این بودجه قرار دارد- قطعه ضروری برای روز مبادا- پسوند فاعلی ترکی ■ ۹- پر کردن- وسیله- خوردن ■ ۱۰- همراه و ملازم- چروک لباس- قراردادی که بخشی از خسارت را جبران می‌کند ■ ۱۱- دوست- صبحانه نخورده- همسایه ■ ۱۲- دلاوی- کاشتن جوانه گیاه- خانه‌های ریز عکس ■ ۱۳- بندگاهی در دست- بانی سلطنت مغولان در هند- ظرف غلات و حبوبات- نفی عرب ■ ۱۴- شهری در استان اصفهان- بخشندگی و سخاوت ■ ۱۵- فرومایگی- هم نبرد- مبهوت

از بالا به پایین

■ ۱- از درختان جنگل‌های شمال- مفارقت- طنابی از الیاف نخل ■ ۲- میدانی در تهران- مجموعه اشعاری از سهراب سپهری ■ ۳- کنار و پهلو- سرکش- نگاه و نظر- کلمه انتخاب ■ ۴- اولین مکتب نقاشی اسلامی- بندر مادر بزرگ در عربستان- وضعیت هوای بارانی ■ ۵- فرزند سر به راه- درخشان- پشیمانی ■ ۶- از ماهی‌های دریای خزر- یک آذری- نویسنده ■ ۷- پله پله بالارفتن- مناجات- لایه حاوی مواد معدنی ■ ۸- صدمتر مربع- خبرگزاری سوریه- مسدود کردن- بوییدن ■ ۹- جد- پدال گاز سوارکار- نمایان ■ ۱۰- چکامه‌سرا- عادت و خو- مرض لاعلاج ■ ۱۱- کشور شمال غربی ایران- بزرگداشت- قسمت ■ ۱۲- ستمکار- زوج- عالمی که به درجه اجتهاد رسیده باشد ■ ۱۳- هر یک از دو سطح سکه- برادری- گل باغچه‌ای دارای گل‌های درشت و پربرگ- کشنده بی صدا ■ ۱۴- اثر از گالزورثی نوبل گرفته در سال ۱۹۳۴- پایتخت جزیره مالت ■ ۱۵- گربه‌سان تیزرو- شهر مقر حکومت در فیلیپین- تیراندازی کردن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۵					۹	۷	
	۳							
			۷		۵		۴	
					۹		۸	۶
۳						۲	۹	
۶					۴	۳		
۲		۴		۹				
		۸		۱	۶			
				۸				۵

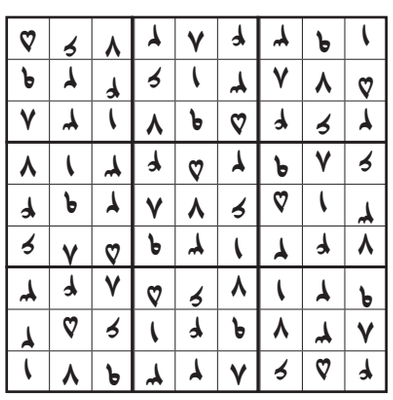

جدول کلمات متقاطع
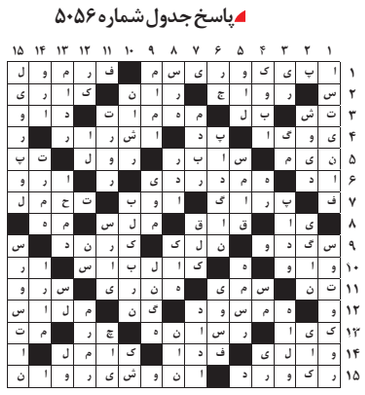
پاسخ جدول شماره ۵۰۵۶